

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه اداب فنون فصاحت و بلاغت انچه باستقصای نام برده
امده است چهل و هشت فن است **اول** صنعت ترصیع و آن بنای
فقرات سخن بمیزان یکدیگر بجوری که حرف روی هر یک انها با انکه در
مقابل آن واقع شده موافق باشد کقوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان
الفجار لفی جحیم ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم **دوم**
تجنیس و آن بر نه قسم است اول تجنیس تام و آن تشابه دو کلمه
در همه حروف و اعراب و تفاوت در معنی کقوله تعالی ولعلا بعضهم
علی بعض دوم تجنیس ناقص کقوله تعالی لا تظلمون ولا تظلمون
وخلف من بعدهم خلف سوم تجنیس خط کقوله تعالی یحسبون

انهم

انهم يحسنون صنعا تجنيس مذيل كقوله تعالى ان ربهم بهم
لخبير و كقوله تعالى عنق عنقود نهم تجنيس مطرف كقوله تعالى ويل
لكل همزة لمزة و كقوله تعالى ينهون عنه وينأون عنه و كقوله تعالى واذا
جاءهم امر من الامن ششم تجنيس تام كقوله تعالى الساق بالساق
الى ربك يومئذ المساق و چون جدى و جهدى و چون موافق
و موافق هفتم تجنيس مكرر چون من طلب شيئا وجد وجد
من قرع بابا ولج ولج و چون يا واجد كل وجود وجود هشتم
تجنيس مركب كقول الشاعر جعلت هديتي لكم سواكا ولم اطلب
به احدا سواكا نهم تجنيس لفظ چون من حبانا ناد نحبانا ناد اجبنا
مبحث صنعت اشتقاق وان دو لفظ است كه مشتق از يكديگر
باشند و مستعمل در معنى عليحده كقوله تعالى واسلمت مع سليمان و جنى

التجنیس و آن چهارم صنعت اسجاع و آن بر چهار قسم است اول سجع
متوازی و آن آوردن دو کلمه که موافق یکدیگر باشند در وزن و عدد
حروف و حرف روی در آخر دو فقره کقوله تعالی والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم وما غوی دوم سجع مطرف و آن موافقت
سجعین است در حرف روی و مخالفت در وزن کقوله تعالی ما لکم لا
ترجون لله وقارا وقد خلقکم اطوارا سیوم سجع موازنه و
آن موافقت سجعین است در وزن و عدد و مخالفت در قافیه
چون نمارق مصفوفة و زرابی مبثوثة چهارم سجع مماثله و
آن موافقت در وزن و حرکت و مخالفت در حرف روی کقوله تعالی
وآتیناهما الکتاب المستبین وهدیناهما الصراط المستقیم
پنجم صنعت قلب و آن بر دو قسم است اگر در مقلوب معنی

دشمن

و شکل غیر آنچه بعد پیدا شود چون قریب و رقیب و شاعر و شایع

آن مقلوب مجنح گویند و اگر تغییر پیدا شود اگر جمله باشد چون کل فی فلک

و ربک فکبر و مفرد چون تبت و بیت این را مقلوب مستوی گویند

ششم ردّ العجز علی الصدر و آن برگردانید دنباله سخن بر منوال

اول و خلاصه آن دو قسم است اول آنکه دو لفظ متحد المعنی مشتق از

یک کلمه در صنعت متقارب شده در اول و آخر چون استغفروا

ربکم انه کان غفارا دوم هر دو مشتق از یک کلمه و در معنی متفاوت

باشند کقوله تعالی انی لعملکم من القالین و کقوله و نادی فی الظلمات

ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هفتم صنعت

تضاد و آن چنان است که کلمات سخن در معنی ضد یکدیگر باشند

چون تاریک و روشن و نرم و درشت و غیر ذلک چون و لکم فی القصاص

حیوة و آن را طباق بزرگ میدانند و تکلیفه و برد و قسم است اول طباق ایجاب
چون تحسبهم ایقاظا وهم رقود و یحیی و یمیت و لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت دوم طباق سلب کقوله تعالی ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا و لا تخشوا الناس واخشونی هشتم صنعت
اعنات و آن آرایش نمودن سخن است بچیزی که بردن آن نیز قافیه درست باشد و آن
لزوم ما لا یلزم و تضمین و تشدید نیز گویند چون در آخر فقره لفظ کتاب باشد آخر
فقره دیگر را عتاب باید در نظر و اگر حساب هم ذکر کنند خوب باشد و این تکلیف
زینت کلام نیز آید کقوله تعالی و اما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر نهم
صنعت ازدواج و آن چنانست که در کلام سجع متفق دو لفظ بگویند که
رداف بیشتر یکدیگر مقارن دارد کقوله تعالی وجئتک من سبا بنبا یقین
دهم صنعت استعاره و آن چنانست که لفظ را از معنی حقیقی جمع

نقل کند

نظیر این دیگر در سوره حارث گفته قوله تعالی فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
یازدهم حسن مقطع و حسن مطلع یعنی افتتاح و اختتام سخن بالفاظ خوب
دلنشین کردن و همه آیات قرآن بران است دوازدهم حسن طلب و آن چنانست
که در مطاوی سخن چیزی از مخاطب طلبند با رعایت قرینه بتوجهی لطیف چنانچه
ظرایف که در احادیث روایت بزرگان آورده گفته قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون سیزدهم
مراعات النظیر و آنرا تلفیق و توفیق و ائتلاف و ایهام تناسب نیز گویند و آن
تناسب اجزای سخن است بیکدیگر چنانچه ماه و آفتاب و آب و سبزه و شجر و غیر ذلک
و این در بسیاری از آیات است چهاردهم مدح موجه و آنرا استتباع نیز گویند
بستودن شخصی بعبارتی که مدحی دیگر دران مفهوم گردد از برای ممدوح
قوله تعالی واذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون پانزدهم احتمال

الضدین و آن گفتن سخنی است که دو معنی ضد یکدیگر ازان مفهوم گردد چنانکه بزرگی

که یک چشم کور و یک چشم روشن دارد گوید کاش هر دو چشم تو مثل یکدیگر بودی فی ضمنه

احتمال مساوات در کوری و مساوات در بینائی رود که قوله تعالی ان الله لا یستحیی

ان یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها شانزدهم تاکید المدح بما یشبه الذم

یعنی مدح کردن شخصی را که ساختن مدح او بعبارتی که ذم او نیز بهم دارد که قوله تعالی

وما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید و ازین قبیل است

تاکید الذم بما یشبه المدح که قوله تعالی افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امناً

یوم القیمة و این فن پیوسته بحرف الا یا لکن یا حرف استفهام استعمال شود

لهذا استدراک نیز ازین جمله است هفدهم التفات و آن برگردانیدن است

اسلوب باسلوب دیگر یعنی از غیبت بخطاب و از خطاب بغیبت و این فن

در کلام خداوند جل شانه لا تعد و لا تحصی است هیجدهم ایهام و آن گفتن

کلمات

کلمه ایست که دو معنی داشته باشد یکی قریب و دیگری بعید و متکلم معنی بعید را قصد
نموده و سامع را معنی قریب بوهم دراندازد و این را توریه نیز گویند چنانکه قوله تعالی و
آتینا ثمود الناقة مبصرة که از لفظ مبصره چنان وهم کند که بر دو دیده او بینا
بود و مراد آنست که نیز آیتست **نوزدهم** تشبیه و بواسطه حرف کاف باشد مثل
و امثال اینها و اقسام بسیارست و از اقسام این فن آنکه تعداد در اینجا بیفت
ذکر است تشبیه مطلق تشبیه مشروط تشبیه کنایه تشبیه تسویه تشبیه عکس تشبیه
اضمار تشبیه تفضیل و از برای هر یک غرضی علیحده کرده اند **بیستم**
صنعت سیاقة الاعداد و آن عطف چندین کلمه یا چندین جمله است بیکدیگر
و شبیه مراعات النظیر است الا آنکه در این مناسبت میان کلمات شرط نیست و
گاهی با تجنیس و تضاد و ازدواج جمع شود چون الله مولانا و صالح المؤمنین و
الملائکة بعد ذلك ظهیر **بیست و یکم** تنسیق الصفات و آن تشبیه چند

جیزات تجرید نام متعاقب چند صفت مترادف كقوله هو الله الذی لا
اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتكبر
وقوله یا ایها النبی انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا
الی الله باذنه وسراجا منیرا ولا تطع كل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم
مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلك زنیم بلیت دق اعتراض الكلام
آن آوردن جمله معترضه پیش از تمام خبر لیقطع طرفا من الذین كفروا او
یكبتهم فینقلبوا خائبین لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم
فانهم ظالمون واین فنه راحشو كویند در اقسام این فنه مباحثه اول آنكه جمله معترضه
معنایه فاسد كند انكا ازالكه حسن كلامه بر آن بیغراید اراحشو قبیح كویند دوم
آنكه معنایه فاسد كند ور حسن كلامه هم بیغراید ایراحشو متوسط كویند سیم
آنكه معنایه فاسد نكند وحسن بیغراید ایراحشو ملیح كویند بلیت تیو نی هر

الحرف

حضرت بوده در سورها هم مذکور است و بعد قوله تعالی ما من دابة الا هو آخذ

بناصیتها اگر در سوره دانه دالست بر مضاف است و جوب لفظ بود

نامیه نکند چه ذکر در بیت سیم تضمین آن و در مصرع دیگر بیت دو

میان مصرع مراد معنی آن در ضمن سوره زلزلت یافت شود که

امری غریب پیش از نزول سوره مذکور این بیت را گفته بود اذا زلزلت

الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها فرمود مراد از لفظ دو

سلام علام او را بعبارت آزاد طریق نزد و در بیت دوم اغراق

الی کرا بیده سخن است رعد و غیب مبالغه و غرض نحو که در قبول

دو را بند و آن برد و جای است اغراق مردود که در سخن ضمنا یافت شود

برای که قبل غنا نه باشد دیگر اغراق مقبول کرده اند بکار دیگر

یعنی داود نفس بار او به هر در کلام فید و مصوع مغلق

میرزا

جز بیت مثال گوینده لابد خلوت کند حتی لجی جهانی هم خیر ...

و هستند مع آنکه ... و ... و ... است ... و ...

المنافقین والمنافقات و ... والمؤمنین والمؤمنات ...

الله ... باید ... تقسیم و آن ذکر چند چیز است که بهر یکی ...

نسبتی ... دیگر ... و ... صنعت ... است

... تقسیم ... است ... که ... و ...

... است ... مردم ... است

و ... یهب لمن

اناثا و یهب لمن یشاء الذکور او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من

یشاء عقیما ... جمع ... و تقسیم

افکنده میان دو چیز است که ... را ... و ...

عما بدلکم ما تعبد سی و یکم تفسیر بعد از آوردن لفظ مبهم نسبت آ

ذکر او تفسیر آن کنوانه و اذا بطشتم بطشتم جبارین دفوله و

تقوا الذی امدکم بما تعلمون امدکم بانعام و بنین سی

و دوم تفسیر خفی و آن تفسیر کردن لفظ مبهم است بدون اعاده آن و بیا

ن بود در اکثر فقرات آیات قرآنی است سی و سیوم تکرار و آن

همانست که هر حرف را از عرب مکرر استعمال مع ... شده چنین ... ست

کرر را از ... که فرائی ... سی و چهارم ... که به ست جز ... ست

به رمز ... و آن ... ست که آنکه عبارت را معنی مستغنی ... بود

معنی ... شده چنین حروف مقطعه و یکی آنکه عبارت را معنی مستغنی

کن لفظ دلالت بر ... کند و مدار مصحف مجید بر ... چه اکثر آیات آن

... دلالت کند بر ... و ... ایشان از ... و البلد

بزخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در جواب منافقان عزت را از خود دور نه کرد بلکه بر خود داشت و بر فریق

دیگر نیز ثابت کرد بدانکه اخراج متفرع بر ذوالعزت باشد و بعد از عزت بود

خدای و رسول او و مومنان را داد و فرمود و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین

ضمنا مفهوم کرد که منافقان خوار و ذلیل اند سیوم تنسیق جمع

صفتی بر گردانیدن و آن چنانست که بر شخصی که بنام وی صفات آن بشمرند

از برای هر صفت بر وزن و باز تکرار کنند چون فبای الاء ربکما تکذبان

در سوره الرحمن و ویل یومئذ للمکذبین در سوره والمرسلات سیوم

نهم حسن تکرار دان بر گردانیدن الفاظ است از اواخر افعال بعض

متعلقات آن که موازنه دهم لیس بشر دون بارهبره بر لیس بشر دون

بعضی از آن چهارم عکس دان آوردن کلامیست که بر جمله

ولکن بدل آن کلام که آن در همان معنی کند چنانکه و جاءت سکرة الموت

بالحق

الحق دخی معلوم اولدی که [illegible] بو [illegible] معرفتدن [illegible] و کرمدن

[illegible] فی بیت مبنی خرج [illegible]

[illegible] الا من ظلم و الاخوة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وکان بینهما [illegible]

[illegible]

دوم باخت چنانست که چند کلمه متوالی بیاورد که هر کلمه یکی از دو حرف

بحرف منقوط و یکی غیر منقوط باشد. مثال نام شخصی که موسوم بخت غیاث جو

عباد را و صنعت چنانست که چند [illegible] این نوع [illegible] یکی آنکه [illegible] که [illegible]

[illegible] لفظ و در مجموع حروف کلمه دیگر معدان شده. مثال نام [illegible] جمیل

و جمال صنعت رد [illegible] معنی کلمه [illegible] گردد [illegible] در برابر شنید

در عرف [illegible] آوردن [illegible] قبل از کلمه [illegible] که در [illegible]

گویند و ما کان [illegible] ولکن کانوا [illegible] هم [illegible] که گفته

گفته شود [illegible] لسان [illegible] هر حرف [illegible] معلوم باشد

جمال و جمیل صنعت مشاکله و آن ذکر چیزیست بلفظ غیر [illegible]

وقوع شده [illegible] در صحبت چیزی دیگر [illegible] مناسب [illegible]

تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک [illegible]

[illegible]

می دورت انست ملفوظا و نظیر چهل و ششم صنعت استخدام و آن

آوردن لفظی است ذو معنیین که از لفظ اراده یکی از آنها نموده از ضمیری

که عاید بران کرده اراده معنی دیگر کنند کقوله تعالی ولقد خلقنا الانسان فی

احسن تقویم که مراد از انسان نبی علیه السلام است و از ضمیر ثم رددناه اسفل

سافلین مراد به کفار است باز نظیر است چهل و هفتم صنعت لف و نشر

یعنی پیچیدن و پهن کردن و آن چنانست که اولا چند چیز را ذکر کنند پس

چند چیز دیگر ذکر کنند اشیاء اول را لف و اشیاء ثانی را نشر گویند که هر یک

از اشیاء ثانیه مختص بیکی از اشیاء اوله که در مقابل آنست پس اگر مراعات

بین الملفوف والمنشور کنند لف و نشر مرتب است کقوله تعالی جعل لکم اللیل

والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله و بدون مراعات ترتیب لف و نشر

مشوش باشد چهل و هشتم صنعت تجرید و آن چنانست که امری موصوف بصفتی

ذکر کنند و امری دیگر موصوف بهمان صفت برای آن اشراع نمایند و نزد بعضی

تجرید انفکاک معنی مفید است از لفظ و اطلاق بهمان معنی علی سبیل الاطلاق بی

کنند برای وجود قرینه داله بر وجه تخصیص آن چنین اسری بعبده لیلا چه اسری

در اصل وضع بمعنی راه رفتن در شب است لکن برای ذکر لیل مجرد از آن معنی

شده بمعنی مطلق سیر آمده و ذکر لیل موجب تکرار نگردد چهل و هشتم صنعت

ارداف و تردیف و آن چنانست که چندین فقره نثر و ابیات نظم مکرر و ختم

شود اما فرق است میان ردف و ردیف ردف الف یا واو یا یا است که پیش

از حرف روی آید چنین نار و بار سوار و نور سیر و شیر و این از فواصل کلام

گویند پس همینکه ما قبل آخر همه ایات سوره یا ابیات قصیده یکی از حروف

ثلثه مذکوره باشد آن را مردف خوانند اعم از آنکه اعراب آن موافق باشد یا

غیر موافق اگر حروف اخر ایات و ابیات موافق نباشد اما ردیف کلمه را

گویند

گویند که در آخر هر بیت بعد از قافیه ذکر شود یا در آخر هر مصرعی
و ردیف مخصوص شعر فارسی است و در نثر و شعر عربی بر سبیل ندرت ذکر
کنند اما میان مردم چنین مصطلح است که ردیف را بر حرف روی اطلاق
کنند و بنا بر این معنی گویند سوره ایست که حروف روی آیات آن موافق
باشد الا بکلمه سوره قمر که تمام آیات مبارکش مختتم بحرف راست

تم ما قسط فی فنون آداب المعاشرة بعون الله
تعالی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم
اجمعین
تمت

